

در تکاپوی صلح پایدار

- دکتر ابراهیم بیگزاده^۱
- دانشیار دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی

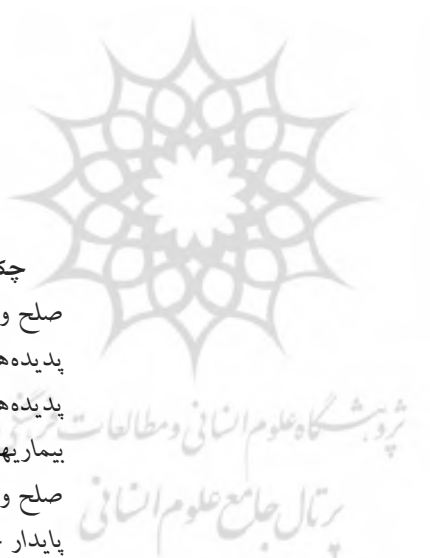
چکیده

صلح و امنیت جهانی از آرزوهای همیشگی بشر است و همیشه نیز از سوی پدیده‌های مختلف تهدید شده است. سؤال این است که آیا می‌توان با پدیده‌هایی مانند مخاصمات مسلحانه، جنایات علیه بشریت، تروریسم، فقر، بیماری‌های لاعلاج، بلایای طبیعی و سوانح صنعتی و... مبارزه کرد و جهانی با صلح و امنیت ساخت، دولت قانون‌مدار چیست و چه وظیفه‌ای درباره صلح پایدار جهانی دارد؟ این مقاله به بررسی دولت قانون‌مدار و راههای ایجاد صلح پایدار می‌پردازد.

واژگان کلیدی: صلح پایدار، امنیت، دولت قانون‌مدار، سازمان ملل متحد، شورای امنیت.

مقدمه

مفید می‌نماید که مطلب با این جمله آغاز شود که «دستیابی و نیل به سعادت،



پیشرفت و تعالی انسانها فقط از راه صلح پایدار ممکن می‌باشد».

از زمان سریچی آدم از فرمان الهی و خوردن میوه ممنوعه و هبوط وی به این ناکجا آباد همواره صلح سواره، و او و فرزندانش پیاده و دوان دوان در پی رسیدن به آن می‌باشند. بدین ترتیب خشونت، تنفر، انتقام، کینه‌توزی و در یک کلام، جنگ و درگیری دائمی به گونه‌ای با زندگی بشر عجین گردیده است. منشأ این درگیریها گاهی نژادی، قومی و ملی و زمانی فقر و تبعیض، روزگاری مذهب و عصری جملگی آنها بوده است. این درگیریها در دوران ماقبل دولت در شکل وسیع و گسترده‌ای در قالب برخوردهای نظامی وجود داشت. تعرض و دخالت امپراطوری سن - ژرمن و کلیسا در عرصه‌های مختلف و حتی به حریم خصوصی زندگی افراد سبب پیدایش پروتستانیتسم گردید. حاصل ظهور این نهضت و مخالفت قدرت‌مداران آن روزگاران با آن، جنگهایی بود که اروپا را برای مدت سی سال به ورطه خشونت و خونریزی کشاند؛ تا اینکه سرانجام با انعقاد معاهدات وستفاليا در ۱۶۴۸^۱ این نزاعها پایان یافت و نهاد جدیدی تحت عنوان دولت - ملت^۲ پا به عرصه وجود گذاشت. بدین ترتیب ساختار جامعه بین‌المللی تغییر یافت و ساختاری بین‌الدولی به خود گرفت و روابطی جدید در صحنه بین‌المللی هویدا گشت. امید آن بود که انعقاد این معاهدات بتواند صلح جهانی را به ارمغان آورد. مع‌هذا روابط ناشی از این معاهدات نه مبتنی بر صلح، بلکه بر امنیت استوار گشتند. معاهدات وستفاليا با اتکا به عقل و منطق محض، اصل برابری حاکمیت دولت - ملتها را به ارمغان آورد. اصلی که ضمن داشتن امتیازاتی، امکان نمی‌داد تا قاعده یا هنجاری بین‌المللی به رغم میل و اراده دولت حاکم بر آن تحمیل گردد. بنابراین فضای امنیتی این بار در ساختاری بین‌الدولی همچنان به حیات خود ادامه داد. طبیعی است که در چنین فضایی دولت بر حقوق مسلط است. در این حالت است که به قول ژان - ژاک روسو، انسان در حال توحش^۳ مجبور

۱. در وستفاليا دو معاهده مونستر (munster) و اسنابروک (osnabröck) منعقد شد که طبق آنها کلیسا و امپراطوری ژرمن مقدس قدرت و اقتدار خود را از دست دادند.
2. Nation - State یا Etat - Nation.
3. État de nature.

می‌شود که با انعقاد «قرارداد اجتماعی» به مثابه یک میثاق جمعی از آزادیهای افسارگسیخته خود به نفع جامعه و هیأت حاکمه صرف نظر نماید یا آنها را بسیار محدود کند. اما روسو، که تحت تأثیر افکار هابز می‌باشد، از این مسئله بسیار مهم غافل است که در صورت تعارض میان منافع جمعی، یعنی میثاق جمعی یا قرارداد اجتماعی و منافع هیأت حاکمه چه باید کرد. ضمن آنکه روسو از این امر مهم هم تا حدودی غافل است که انسانها تمایل دارند تا بر اساس اشتراکات با یکدیگر ارتباط داشته باشند. بنابراین به نظر می‌رسد قرارداد اجتماعی پیشنهادی جان لاک، ارزش بیشتری داشته باشد. جان لاک هم به وجود یک «قرارداد اجتماعی» میان انسانها و جامعه معتقد است، ولی دو حق را همچنان برای خود محفوظ می‌دارند که عبارتند از:

- ۱- حق صیانت از خود (که همانا حقوق بشر و در رأس آن حق حیات می‌باشد).
- ۲- حق مالکیت.

این حقوق بیانگر مهمترین اشتراکات انسانها و عوامل ارتباط آنان با یکدیگر است. برای حفظ این دو حق هم باید سازوکارهایی بر عملکرد هیأت حاکمه نظارت کند. این حقوق عوامل معنوی و در واقع ریشه‌های اصلی صلح می‌باشند. رعایت آنها نه فقط امنیت را حفظ می‌کند، که صلح در مفهوم برقراری روابط دوستانه و پایدار را نیز ایجاد می‌کند. این اشتراکات میان انسانها در نهایت اجازه می‌دهد تا بتوان از جامعه بین‌المللی^۱ مبتنی بر همکاری، به جامعه جهانی^۲ مبتنی بر همبستگی گذار نمود؛ نظریه‌ای که توسط بزرگانی چون لئون دوگی در قلمرو حقوق عمومی و ژرژ سل در حوزه حقوق بین‌الملل مطرح شده است. در جامعه جهانی است که در کنار اشتراکات مادی (موجود در جامعه بین‌المللی) می‌توان اشتراکات معنوی و در رأس آنها صلح را مشاهده نمود.

مع‌هذا بروز دو جنگ جهانی اول و دوم سبب شد که همواره امنیت بر صلح اولویت یابد و جامعه بین‌المللی بر مبنای همکاری^۳ همچنان به حیات خود ادامه

1. International Society یا La Société Internationale.
2. International Community یا La Communauté Internationale.
3. Cooperation.

دهد. بالطبع همکاری فقط عاملی برای رفع نیازهای مادی اعضای جامعه خواهد بود، و عنایت چندانی به نیازهای معنوی ندارد، و در صورت عدم تساوی میان اعضا همکاری خود عامل سلطه می‌گردد که این به نوبه خود سبب تداوم مناقشه و مخاصمه می‌شود. استمرار در گیریها و جنگها و خشونت‌های بعد از دو جنگ جهانی مثبت چنین ادعایی است. با تشکیل سازمان ملل متحد بارقه‌های امید ایجاد یک «جامعه جهانی» به چشم می‌خورد. منشور ملل متحد در پیشگفتار خود با اعلام عزم راسخ ملل متحد به جلوگیری از جنگ، رعایت حقوق بشر و آزادیهای بنیادین، ایجاد جامعه‌ای بر اساس ارزشهای مشترک انسانها را نوید داد. جامعه‌ای مبتنی بر همبستگی که بتواند صلحی جاودان و پایدار را به ارمغان آورد. اما اندک زمانی پس از تأسیس سازمان ملل متحد، بار دیگر جنگ و این بار از نوع سرد، سایه شوم خود را بر سر آن گستراند. بدین ترتیب اهداف مندرج در منشور در مقابل اهداف عملی دولتها به مسلخ کشیده شدند، و همچنان امنیت بر صلح و دولت بر حقوق به ویژه حقوق افراد برتری خود را تداوم بخشیدند.

فروپاشی بلوک شرق و اضمحلال کمونیسم (حداقل در مهمترین بخشهای جهان) برای لحظاتی نویدبخش تحقق آمال و آرزوی «ملل متحد»، یعنی ایجاد جامعه جهانی مبتنی بر همبستگی شد. مع هذا نه تنها این امر تحقق نیافت، بلکه سرنوشت بشر وضعیتی به مراتب پیچیده‌تر و دشوارتر به خود گرفت؛ چون که تهدیدات جدیدی فراروی صلح احتمالی جهانی قرار گرفت و سبب شد که فضای جهان به مراتب امنیتی‌تر شود. علاوه بر مخاصمات مسلحانه بین‌المللی، که به گونه‌ای در همیشه تاریخ تداوم داشته و دارد، تحولات دهه نود، قرن بیستم و تغییر شرایط عینی جامعه بین‌المللی سبب شد تا درگیریها به سوی مخاصمات مسلحانه داخلی سوق پیدا کند. مخاصماتی که مبنای اغلب آنها تنفرهای قومی، نژادی، مذهبی، ملی... می‌باشد. بحرانهای سوماتی، بوسنی و هرزه‌گوین، روآندا، کنگوی دموکراتیک و دارفور (سودان) نمونه‌هایی از چنین مخاصمات فاجعه‌آمیز می‌باشد. بر اینها باید تهدیداتی دیگر از جمله عقب‌ماندگیهای اقتصادی، بروز بیماریهای صعب یا لاعلاج، بروز بلایای طبیعی و سوانح صنعتی، تروریسم، اشاعه سلاحهای کشتار جمعی و جنایات

سازمان یافته فراملی را نیز افزود. بروز چنین پدیده‌هایی نه تنها مانع برقراری صلح شده است، بلکه حتی امنیت را نیز در معرض مخاطره جدی قرار داده است.

حال سؤال این است که چگونه می‌توان با این پدیده‌ها مبارزه کرد. پدیده‌هایی که هر یک به تنهایی می‌تواند حیات و هستی بشری را با خطر نابودی مواجه کند؛ به عبارت دیگر به نظر می‌رسد که در ساختار فعلی جامعه بین‌المللی، یعنی ساختار بین‌الدولی فقط با برتری حقوق بر دولت یعنی ایجاد دولت قانون‌مدار است که بتوان جامعه جهانی بنا نهاد. اما دولت قانون‌مدار چیست؟ و نقش آن در ایجاد صلح پایدار چه می‌باشد؟ این مقاله به بررسی مسائل فوق می‌پردازد.

۱. دولت قانون‌مدار

در اینجا مفهوم و وظایف دولت قانون‌مدار به اجمال بررسی می‌شود.

۱-۱. مفهوم دولت قانون‌مدار^۱

در این گفتار به بررسی اجمالی مفهوم دولت قانون‌مدار پرداخته می‌شود. دولت قانون‌مدار در واقع برگرفته از تئوری آلمانی رشت اشتات^۲ است که در نیمه دوم قرن نوزدهم در دکترین حقوقی آلمان مطرح گردید. علی‌رغم معانی متعددی که اصطلاح «دولت قانون‌مدار» دارد، در اینجا این مفهوم از آن مد نظر است که دولت در رابطه خود با اداره‌شوندگان باید از حقوق و یک نظام حقوقی تبعیت کند. در چنین دولتی، قدرت فقط از طرفی که نظام حقوقی جاری مجاز دانسته است اعمال می‌گردد و اداره‌شوندگان هم از سازوکارهای حقوقی برای برخورد با سوء استفاده‌های دولت از حق برخوردارند. نکته مهمی که در اینجا باید مورد توجه قرار گیرد اینکه منظور از حقوق و نظام حقوقی حاکم بر دولت هر نوع حقوق و نظام حقوقی نیست؛ یعنی صرف اینکه دولتی از یک نظام حقوقی تبعیت کند به معنای مشروعیت آن و قانون‌مدار بودن در مفهومی که مد نظر ماست نمی‌باشد. بلکه مراد

1. Rule of Law یا Etat de Droit.
2. Recht Staat.

تبعیت از نظام حقوقی است که حقوق بنیادین افراد در آن از بالاترین ارزش و اعتبار برخوردار باشد. به عبارت دیگر دولت باید دارای مشروعیت دموکراتیک باشد. این چنین نظام‌های حقوقی ابتدا با بروز انقلابات در برخی از کشورها ایجاد شد و حقوق بنیادین افراد در قوانین اساسی پیش‌بینی گردید. اما شکست نهضت‌های لیبرالی مبتنی بر قوانین اساسی (دستورگرایی)^۱ در مقابل توتالیتاریسم در ایتالیا، آلمان و فرانسه سبب شد تا پوزیتیویسم حقوقی به فکر پیش‌بینی حقوق در سطحی برتر از نظام حقوق داخلی، یعنی در نظام بین‌المللی بیفتد. با تدوین مقررات بین‌المللی در قلمرو حقوق بنیادین افراد، این بار این قواعد بین‌المللی بودند که توانستند بر مقررات داخلی تأثیر گذارند و دولت‌ها را وادار نمایند تا در عالی‌ترین سطوح قوانین داخلی خود، یعنی در قوانین اساسی، حقوق بنیادین افراد را بپذیرند. پر واضح است که این پذیرش نباید صرفاً جنبه‌ی شکلی و تشریفاتی داشته باشد، بلکه باید سازوکارهایی نیز برای حمایت از آنها پیش‌بینی گردد. این حرکت اول بار بعد از جنگ دوم جهانی در آلمان آغاز شد تا نشان از گسیختگی کامل آن کشور با رژیم ناسیونال - سوسیالیست باشد، و بعد توانست در سایر کشورهای اروپایی مانند فرانسه، ایتالیا پیش رود، و حتی در کشورهای با نظام حقوق کامن‌لا مانند کانادا و انگلستان نیز پذیرفته شود. این روند امروز جنبه‌ی جهانی یافته و کمتر کشوری را می‌توان یافت که در مقررات مهم داخلی خود به حقوق بنیادین افراد توجه نکرده باشد. مع‌هذا باید گفت که متأسفانه در بسیاری از آنها پذیرش این مقررات فقط جنبه‌ی صوری و شکلی دارد.

۲-۱. وظایف دولت قانون‌مدار

وظایف دولت قانون‌مدار در راه دستیابی و حفظ صلح پایدار را می‌توان در حول و محور تقسیم و مطالعه نمود:
 - وظیفه‌ی دولت قانون‌مدار در اعلام و تضمین حقوق افراد برای ایجاد شرایط لازم جهت برقراری و حفظ صلح پایدار؛
 - وظیفه‌ی دولت قانون‌مدار در مبارزه با پدیده‌های تهدیدکننده صلح پایدار.

1. Constitutionalisme.

۱-۲-۱. وظیفه‌ی دولت قانون‌مدار در اعلام و تضمین حقوق افراد

اعلام و تضمین حقوق افراد در واقع فراهم نمودن بستر مناسب برای ایجاد و حفظ صلح پایدار می‌باشد. در این قلمرو دولت باید ضمن اعلام و تضمین حقوق بشر، مشارکت افراد را در زندگی عمومی بدون هیچ گونه تبعیضی تأمین کرده، شفافیت در عمل و پاسخ‌گو بودن را رعایت کند.

الف- اعلام و تضمین حقوق بشر

همان گونه که اعلامیه‌ی حقوق بشر و شهروند فرانسه مورخ ۶ اوت ۱۷۸۹ اعلام می‌دارد: عدم رعایت، فراموشی و تحقیر حقوق بشر تنها منشأ تیره‌بختی و سیه‌روزی مردم و فساد حکومتهاست.^۱

باید گفت که حقوق بشر ذاتی انسان است؛ و بنابراین این حقوق بر او عارض نمی‌شود. اگرچه مصادیق مختلف حقوق بشر اغلب در قالب اسناد داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی پیش‌بینی شده، اما جملگی این اسناد حکایت از آن دارند که این حقوق مجموعه‌ای تفکیک‌ناپذیر و غیر قابل تجزیه‌اند که باید برای فراهم نمودن بستر مناسب جهت ایجاد و حفظ صلح پایدار اعلام و اجرا شوند.

همان‌طور که قبلاً گفته شد حقوق بنیادین افراد در پی انقلابات دموکراتیک ابتدا در قوانین داخلی به ویژه در قوانین اساسی اعلام و حتی تضمین شد، اما شکست نهضت‌های مبتنی بر قانون اساسی سبب شد تا فکر پیش‌بینی حقوق بنیادین افراد در اسناد بین‌المللی مطرح شود. مع‌هذا ساختار کلاسیک جامعه‌ی بین‌المللی امکان تدوین هنجارهای بین‌المللی را در قلمرو حقوق بشر نمی‌داد. اصل تعادل در قدرت از یک سو، و حفظ منافع ملی از سوی دیگر، اجازه نمی‌داد که عکس‌العملی حتی در مقابل نقض بارزترین حق بشری، یعنی حق حیات نشان داده شود. اصل برابری حاکمیت دولت‌ها هم توجیه‌کننده این بود که نمی‌توان در امور داخلی دولتی که رفتارهای ضد بشر با افراد واقع در قلمرو صلاحیت خود دارد مداخله نمود.

1. Delmas - Marty, M., Lucas de Leyssac.c «Libertés et droits fondamentaux», éditions du seuil, Paris, 1996, p.41.

حقوق بین‌الملل در آن روزگاران فقط محدود به تنظیم روابط دولتها بود. به استثنای موارد معدودی از جمله حقوق بیگانگان در سرزمین یک دولت و یا مختصری در خصوص حقوق بشردوستانه،^۱ حقوق دیگری تحت عنوان «حقوق بشر» به خصوص در مفهوم امروزی آن مطرح نبود.

پایان جنگ اول جهانی فرصت مناسبی را برای جامعه بین‌المللی فراهم نمود تا بتواند اولین حرکت مهم خود را در قلمرو حقوق بشر آن هم در حوزه حمایت از بخشهایی از این حقوق آغاز کند. این حرکت به طور عمده مبتنی بر این فکر بود که می‌توان صلح جهانی را از طریق حقوق برقرار کرد. تدوین حقوق بشر در بعد از جنگ اول جهانی فقط در قلمروهای محدودی و آن هم در مورد اقشار خاصی امکان‌پذیر شد. باید منتظر بود تا جنگ دوم جهانی پایان یابد تا ظهور هنجارهای بین‌المللی حقوق بشری را نه فقط در عرصه‌های خاص، بلکه در قلمروهای عام نیز مشاهده نمود.

بدین ترتیب بر ویرانه‌های جنگ اول جهانی کنفرانسی در پاریس برگزار شد که در پایان آن یکی از مهمترین معاهدات تاریخ بشری یعنی معاهده ورسای منعقد گردید. این معاهده برای اولین بار در حقوق موضوعه مسئله حقوق بشر را در رابطه با اقلیتها و کارگران مورد توجه قرار داد. بدین شکل که اقلیت‌های زبانی، قومی و مذهبی در سرزمینهای لهستان و چکسلواکی مورد حمایت قرار گرفتند. آنان توانستند از آزادیهای زبانی، مذهبی و تشکیل اجتماعات برخوردار شوند و سهم منصفانه‌ای از منابع عمومی مختص به تعلیم و تربیت، مذهب و نوع دوستی را به دست آورند. حتی در برخی از کشورها از جمله چکسلواکی نیز مقرر شد که برای برخی مناطق اقلیت‌نشین باید خودمختاری لحاظ شود. ضمانت اجرای این حقوق هم بر عهده شورای اجرایی جامعه ملل گذاشته شد، و حل اختلافات ناشی از تفسیر و اجرای این حقوق هم به دیوان دائمی دادگستری بین‌المللی سپرده شد. این معاهده برای اولین بار امکان پذیرش شکوائیه اقلیتها را از سوی شورای اجرایی اعلام کرد؛ و این به معنای آغاز شکست انحصار روابط بین‌المللی در دست دولتهاست.

۱. اولین کنوانسیون حقوق بشردوستانه در سال ۱۸۶۴ در مورد بهبود وضعیت نظامیان مجروح در مخاصمات مسلحانه منعقد شد.

معاهده ورسای در ضمن، خالق یک سازمان بین‌المللی در قلمرو کار می‌باشد. سند مؤسس سازمان بین‌المللی کار اعلام می‌دارد که ایجاد صلح جهانی مستلزم برقراری عدالت اجتماعی است. صلح جهانی می‌طلبد که شرایط کار برای کارگران عادلانه گردد.

ایجاد سازمان بین‌المللی کار نیز سبب شد تا انحصار ساختارهای دولتی در روابط بین‌المللی فرو ریزد. حضور نمایندگان کارگران و کارفرمایان در هیئتهای نمایندگی دولتها در این سازمان و شرکت آنان در تصمیم‌گیریهای سازمان، گویای فروپاشی و اضمحلال چنین انحصاری است.

بنابراین دوران بعد از جنگ اول جهانی را می‌توان عصر پیدایش اولین هنجارها و نهادهای بین‌المللی در قلمرو حقوق بشر دانست.

روند جهانی شدن حقوق بشر در بعد از جنگ دوم جهانی از شتاب و گستره بیشتری برخوردار شد. منشور ملل متحد تا آنجا پیش رفت که صلح بین‌المللی را با سرنوشت بشر در نظام حقوق داخلی گره زد.

ویرانه‌های جنگ دوم جهانی نمادی بارز از نقض فاحش و گسترده حقوق بشر می‌باشد؛ به همین دلیل هم سازمان ملل متحد در سند مؤسس خود توجه وافری به حقوق بشر نموده است. جنایات ارتكابی بر ضد حقوق بنیادین افراد از سوی حکومت‌های فاشیستی آلمان، ایتالیا و ژاپن نشان داد که نظام موجود در دوران جامعه ملل تا چه حد شکننده و سست بوده، قادر به صیانت از حقوق اساسی انسانها نبود. به همین دلیل منشور ملل متحد در پیشگفتار خود اعلام داشت که سازمان ملل متحد برای اجتناب از جنگ باید به حقوق بنیادین، به کرامت و منزلت انسان و ارزش وی و همچنین به برابری حقوق زنان و مردان و کلیه ملل اعم از کوچک و بزرگ احترام بگذارد. این به آن معناست که نظامهای سیاسی ناقض حقوق بشر دیر یا زود تهدیدی فراروی صلح جهانی خواهند شد. منشور به این اکتفا نکرده، رعایت حقوق بشر را در ماده یک خود در زمره اهداف سازمان ملل قرار داد، ضمن آنکه در مواد ۵۵، ۵۶، ۶۲ (بند ۲) و ۶۸ نیز به آن توجه کرده است. منشور ملل متحد حل مشکلات بین‌المللی، اقتصادی، اجتماعی، فکری و بشری را در گرو توسعه و تشویق

احترام به حقوق بشر و آزادیهای بنیادین برای کلیه افراد صرف نظر از نژاد، جنسیت، زبان و یا مذهب دانسته است. اگرچه در عمل گاهی در سازمان ملل متحد، به ویژه در دوران جنگ سرد، استفاده اعضای دائم شورای امنیت از حق وتو مانع طرح نقض حقوق بشر از سوی کشور یا کشورهای خاصی شده است، اما بعد از دهه نود این وضعیت رو به بهبودی نهاده است. از آن جمله قطعنامه ۶۸۸ مورخ ۵ آوریل ۱۹۹۱ شورای امنیت در مورد عراق است. شورا در این قطعنامه سرکوب مردم عراق توسط رژیم بعثی را محکوم و آن را تهدیدی علیه صلح و امنیت بین‌المللی در منطقه می‌داند و از دولت عراق می‌خواهد بدون وقفه به سرکوب مردم پایان دهد و درخواست می‌کند که گفتگو به منظور استقرار و رعایت حقوق بشر و حقوق سیاسی شهروندان عراقی برقرار شود. اگر این درخواست اجابت می‌شد شاید امروز شاهد چنین وضعیت اسفباری در عراق نبودیم.

مع‌ذلک باید گفت که منشور ملل متحد به بیان کلیات حقوق بشر می‌پردازد، بدون آنکه این حقوق را به طور دقیق مشخص نماید. به همین دلیل مجمع عمومی سازمان ملل متحد در ۱۰ دسامبر ۱۹۴۸ قطعنامه‌ای تحت عنوان اعلامیه جهانی حقوق بشر تصویب نمود. این قطعنامه در واقع اولین سند در خصوص جهانی شدن حقوق بشر عام می‌باشد؛ و در پی آن است که اسناد الزام‌آور حقوق بشری در قلمروهای عام منعقد شدند. ضمن آنکه توسعه حقوق بشر در قلمروهای خاص نیز مد نظر قرار گرفت.

الف-۱. اعلام و تضمین حقوق بشر عام
اعلامیه جهانی حقوق بشر: منشأ بین‌المللی کردن حقوق بشر عام:
 منشأ اعلامیه جهانی حقوق بشر، کمیسیون حقوق بشر شورای اقتصادی و اجتماعی (ا.ک.س.و.ک) سازمان ملل متحد می‌باشد.

پیشگفتار این اعلامیه به رابطه میان حقوق بشر و حفظ صلح اشاره دارد و یادآور می‌شود که دولتها مکلفند به منظور حفظ حقوق بشر و آزادیهای بنیادین با سازمان ملل متحد همکاری کنند. همچنین یادآور می‌گردد که مفهوم مشترک از این حقوق و آزادیها اهمیت زیادی برای اجرای چنین تعهداتی دارد. مع‌ذلک اعلامیه اشعار

می‌دارد که این یک آرمان مشترک است که باید توسط کلیه مردمان و ملتها به آن دست یافت تا کلیه افراد بتوانند از حقوق بشر و آزادیهای بنیادین برخوردار گردند. در واقع اعلامیه می‌خواهد به این مطلب اشاره کند که این سند نقطه آغازین حرکتهای ملی و بین‌المللی است و باید روزی فرا رسد که برنامه مندرج در اعلامیه تحقق یابد. اگرچه این اعلامیه، به عنوان مصوبه مجمع عمومی، فاقد قدرت الزام‌آورد بود، اما یک مبنای مهم و باارزشی شد که به ارکان مختلف سازمان ملل امکان توسعه فعالیت‌هایشان را برای حفظ و رعایت حقوق بشر داد.

میثاقهای حقوق مدنی- سیاسی و حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی:
الزامی نمودن حقوق بشر عام:

مفاد اعلامیه جهانی حقوق بشر در دو سند الزام‌آور تحت عناوین میثاقهای «حقوق مدنی - سیاسی» و «حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی» در سال ۱۹۶۶ (قطعنامه ۲۲۰۰ مورخ ۱۶ دسامبر ۱۹۶۶) تبلور یافت. این دو سند از ۱۹۷۶ لازم‌الاجرا شدند. این اسناد مهمترین و بنیادی‌ترین حقوق بشر را اعم از حق تعیین سرنوشت و حق حیات و آزادیهای بیان، مذهب و اعتقادات و حق تشکیل اجتماعات، ممنوعیت شکنجه، تساوی افراد در برابر قانون، حق کار، حق آموزش و پرورش، حق تشکیل خانواده، حق مالکیت و غیره را مورد توجه قرار داده‌اند. در ضمن باید توجه داشت که دو پروتکل نیز به میثاق حقوق مدنی و سیاسی منضم شده‌اند.

اولین پروتکل در خصوص صلاحیت «کمیته حقوق بشر» است. این پروتکل در واقع سازوکار قراردادی برای نظارت بر اجرای میثاق حقوق مدنی - سیاسی می‌باشد. دومین پروتکل در مورد لغو مجازات اعدام می‌باشد. به نظر می‌رسد که با توجه به رویه دولتها ممنوعیت اعدام در زمره قواعد عرفی بین‌المللی در آمده باشد. از میان ۱۹۲ کشور عضو سازمان ملل متحد حدود ۱۲۰ کشور یا به طور رسمی مجازات اعدام را از مجموعه مقررات کیفری خود حذف نموده‌اند و یا در عمل اجرا نمی‌کنند.

مجمع عمومی سازمان ملل متحد در ارزیابی خود از این میثاقها، آنها را به مثابه ابزاری برای همکاری جهت تحقق مواد ۵۵ و ۵۶ منشور و اعلامیه جهانی حقوق بشر می‌داند. بدین ترتیب حرکت برای جهانی کردن حقوق بشر عام به ثمر نشست. از

این پس شاهد تداوم حرکت جامعه بین‌المللی در جهت توسعه حقوق بشر در قلمروهای خاص می‌باشیم.

الف-۲. توسعه و تضمین حقوق بشر خاص

باید گفت که جامعه بین‌المللی کنوانسیونهای بسیار زیادی را در قلمروهای خاص حقوق بشر تدوین نموده است، و بدین ترتیب این حقوق را به طور قابل توجهی توسعه بخشیده است. برخی از آنها در قالب اسناد مؤسس سازمانهای بین‌المللی با صلاحیت خاص می‌باشند. در این مورد می‌توان برای مثال به اساسنامه‌های سازمانهای جهانی بهداشت، یونسکو، فائو و واپو اشاره نموده که به ترتیب هدفشان تشویق و ترغیب و تحقق حق بهداشت، حق تعلیم و تربیت و فرهنگ، حق غذا و اجتناب از گرسنگی و حق مالکیت خلاقیت‌های فکری افراد می‌باشد. برخی از حقوق بشر خاص هم موضوع کنوانسیونهای بین‌المللی قرار گرفته‌اند، که از آن جمله می‌توان به کنوانسیونهای پیشگیری و سرکوب جنایت نسل‌کشی، ممنوعیت آپارتاید، منع هرگونه تبعیض نسبت به زنان، حقوق کودک، منع شکنجه و منع ناپذیری اجباری اشاره نمود. آخرین سندی که در این قلمرو منعقد شده است کنوانسیون حمایت از معلولین (افراد توان‌خواه) می‌باشد که در سال ۲۰۰۶ توسط مجمع عمومی سازمان ملل متحد به تصویب رسیده است.

در کنار تلاشهای مذکور در جهت جهانی کردن حقوق بشر، این حقوق در سطح منطقه‌ای نیز پیش‌بینی و تضمین شده‌اند. در این مورد می‌توان به کنوانسیون اروپایی حقوق بشر، کنوانسیون آمریکایی حقوق بشر و منشور حقوق بشر خلق‌های آفریقا اشاره نمود. البته از این لحاظ باید اذعان نمود که قاره کهن و پهناور آسیا بسیار عقب مانده است. اگرچه تلاشهایی تا کنون صورت گرفته است. دولت باید ضمن پذیرش حقوق بشر در نظام حقوق داخلی خود و تضمین رعایت آنها،^۱ مشارکت بدون تبعیض افراد را نیز در زندگی جمعی فراهم نماید.

۱. در مورد جهانی شدن حقوق بشر و سازوکارهای تضمین آن ر.ک: ابراهیم بیگ‌زاده، «جهانی شدن حقوق بشر و سازوکارهای تضمین آن»، پیک خبری کمیسیون حقوق بشر اسلامی ایران، آذرماه ۱۳۸۵، ص ۵-۱۰.

ب- تضمین مشارکت مردم در زندگی عمومی

یکی از ویژگیها و شاید بهتر است بگوییم یکی از وظایف دولت قانون‌مدار تأمین مشارکت مردمی در فرایند تصمیم‌گیریهای جمعی است. دولت نه تنها باید قدرتش برخاسته از جمع و عموم در جریان انتخابات آزاد و ادواری باشد، بلکه مکلف است زمینه‌های لازم اعم از حقوقی و غیر حقوقی را نیز برای کلیه اقشار مردم و نهادها و سازمانهای غیر دولتی جهت شرکت در زندگی عمومی فراهم نماید. مردم باید بتوانند در فرآیند تصمیم‌گیری و اتخاذ تصمیمات عمومی مشارکت نمایند. در ضمن این مشارکت باید حتماً بدون تبعیض و صرف نظر از زبان، مذهب، نژاد، جنسیت، رنگ و غیره تضمین گردد. تضمین مشارکت مردمی خود طرق مختلفی دارد که از آن جمله اعمال صحیح و درست نظام عدم تمرکز و اجرای فدرالیسم و غیره می‌باشد. چنین مشارکتی قطعاً سبب ایجاد اعتماد میان مردم و قدرت عمومی می‌شود، و زمینه به وجود آمدن آرامش و صلح پایدار را در جامعه داخلی و در پی آن در جامعه بین‌المللی فراهم می‌کند. اعتماد شرط بقای هر نظام سیاسی است. جالب است به مطالبی از کنفوسیوس در ۵۵۰ سال پیش اشاره شود. او می‌گوید قدرت بر سه پایه ارتش (زور)، تأمین مایحتاج مردم (غذا) و اعتماد مردم، استوار است. حال اگر امر دایر بر این شود که دولت از اینها دست بردارد، ابتدا باید از زور و سپس از غذا دست بردارد؛ اما از اعتماد مردم هرگز، چرا که بدون اعتماد مردم قدرت توان‌پایداری و استمرار را نخواهد داشت.

ج- شفافیت در عمل و پاسخ‌گو بودن

دولت برای اینکه بتواند از ویژگی قانون‌مداری برخوردار باشد، باید عملکرد خود را نیز شفاف نماید، و پاسخ‌گوی اعمال خود چه در صحنه داخلی و چه در سطح بین‌المللی باشد. در اینجا است که دولت مکلف است نظام شایسته‌سالاری را به دقت رعایت کرده، از افراد ذی‌صلاح برای انجام وظایف خود استفاده نماید. در ضمن دولت باید پاسخ‌گوی اعمال خلاف خویش بوده، مسئولیت آنها را نیز بپذیرد. عدم شفافیت در عمل و عدم پاسخ‌گویی همانند عدم مشارکت دادن بدون تبعیض مردم

در تصمیم‌گیریها سبب سلب اعتماد و بیگانگی مردم از قدرت عمومی می‌شود و زمینه را برای اشاعه فساد و ارتکاب سایر جرایم فراهم می‌نماید. سرنوشت محتوم چنین دولتی پیوستن به تاریخ آن هم با سابقه‌ای ننگین می‌باشد. همان طور که گفته شد دولت قانون‌مدار در کنار اعلام و تضمین حقوق افراد به عنوان ایجاد زمینه لازم برای برقراری و تداوم صلح پایدار باید با پدیده‌های تهدیدکننده صلح نیز مبارزه نماید.

۲. نقش دولت قانون‌مدار در ایجاد صلح پایدار

دولت قانون‌مدار در راستای استقرار و حفظ صلح باید با فقر، توسعه‌نیافتگی، بیماریهای صعب یا لاعلاج، بلایای طبیعی، جنایات بین‌المللی ارتكابی در زمان جنگ یا صلح، تروریسم، جنایات سازمان‌یافته و اشاعه سلاحهای کشتار جمعی نیز مبارزه نماید.

۲-۱. مبارزه با فقر، توسعه‌نیافتگی و بیماریهای صعب و لاعلاج

توسعه یکی از پایه‌های مهم نظم عمومی بین‌المللی به ویژه در سده‌ای است که آغاز شده است (ر.ک: پطرس غالی، ۱۳۸۱: ۲۳۷-۲۶۷). یکی از مهمترین علل بروز تنشها و درگیریها و مانع مهم در راه استقرار صلح پایدار اختلاف سطح توسعه اقتصادی و اجتماعی میان ملتها می‌باشد. اگرچه فکر توسعه و زدودن نابرابری میان ملتها حداقل بیش از نیم قرن است که در جامعه بین‌المللی و به خصوص در سازمان ملل متحد مطرح است، اما متأسفانه باید گفت که در پایان چهارمین دهه، استراتژی توسعه ملل متحد هیچ یک از اهداف حداقلی پیش‌بینی شده تحقق نیافت. به همین دلیل سران جهان در اعلامیه هزاره ملل متحد دگر بار مجبور شدند به توسعه توجه وافر نشان دهند. بر اساس مصوبه سران کشورها کلیه ۱۹۲ عضو ملل متحد متعهد شده‌اند که تا سال ۲۰۱۵ به اهداف زیر دست یابند:

- ریشه کنی فقر و گرسنگی شدید؛

- دستیابی به آموزش ابتدایی همگانی و رفع تبعیض جنسیتی در مسائل آموزشی؛

- رعایت برابری جنسیتی و توانمندسازی زنان؛

- کاهش مرگ‌ومیر کودکان؛

- بهبود وضعیت بهداشت مادران و جلوگیری از مرگ‌ومیر آنان به خصوص در هنگام زایمان؛

- تضمین پایداری محیط زیست؛

- ایجاد مشارکت جهانی در راستای توسعه؛

- مبارزه با ایدز، مالاریا و سایر بیماریها.

البته این به معنای آن نیست که آنان تصمیم گرفته‌اند که کلیه پدیده‌ها باید به طور کامل مضمحل شوند، بلکه باید این پدیده‌ها کاهش یابند. اگرچه تحقق برخی از این اهداف به تنهایی از سوی دولتها، به ویژه دولتهای جهان سوم ممکن نیست، اما باید دانست که وظیفه اصلی نیل به این اهداف بر عهده خود آنها می‌باشد. تجربه چهار دهه توسعه ملل متحد ثابت کرد که مهمترین عامل ناکامیها ساختار فاسد و از درون پوسیده اغلب کشورها و عدم وجود یک نظام دموکراتیک در آنها می‌باشد.

بنابراین نیل به این اهداف مستلزم تجدید ساختار اداری و سیاسی اغلب کشورها می‌باشد، تا بتوان هم از منابع خود آنها و هم از کمکهای بین‌المللی برای کاهش شکافهای فاحش استفاده نمود. نباید فراموش کرد در جهانی زندگی می‌کنیم که حدود یک میلیارد نفر با کمتر از روزی یک دلار زندگی می‌کنند. برنامه جهانی غذا که در سال ۱۹۶۵ برای مدت دو سال ایجاد شد، نه تنها همچنان وجود دارد بلکه پس از چهل سال از حیات خود شعارش آن است: «به امید روزی که کلیه انبای بشر حداقل یک وعده غذا در شبانه روز بخورند». در جهانی هستیم که بیش از ۴۰ میلیون نفر به طور قطعی به بیماری ایدز مبتلا شده‌اند و میلیونها نفر ناقل ویروس این بیماری (HIV) می‌باشند. آثار شوم انسانی اقتصادی و اجتماعی این بیماری بیشتر گریبان فقیرترین کشورهای جهان را به ویژه در آفریقا گرفته است. در جهانی به سر می‌بریم که محیط زیست آن به شدت در حال تخریب است. ایجاد آلودگی، عدم توجه به تنوع زیستی، بی‌اعتنایی به تغییرات آب و هوایی (که طبق نظر کارشناسان تا سال ۲۰۵۰ کلیه برفهای قطب شمال آب خواهد شد و فاجعه عظیم زیست محیطی ایجاد خواهد شد)، تولید عظیم گازهای گلخانه‌ای (که نه فقط سبب گرم شدن کره

زمین شده‌اند، بلکه برخی از گازهای تولیدی در صنعت سبب ایجاد پارگی در لایه اوزون زمین شده و باعث ورود اشعه ماورای بنفش خورشید به درون زمین گردیده است که خود منشأ بسیاری از بیماریها شده است) نمونه‌های قابل توجه از اقدامهای تخریبی محیط زیست می‌باشد. ضمن آنکه تخریب محیط زیست خود زمینه‌ساز بروز بلایای طبیعی و یا افزایش قدرت تخریبی آنها شده است.

۲-۲. مبارزه با بلایای طبیعی

انسان از بدو زندگی خود در جدال دائمی با حوادث و بلایایی بوده است که طبیعت بر سرش آورده است و از این رهگذر متحمل خسران فراوانی شده است. بروز زلزله، آتشفشان، رانش زمین، سیل، طوفانهای سهمگین، خشکسالی، قحطی، گرم شدن کره زمین، پاره شدن لایه اوزون، برخورد شهاب‌سنگها به کره زمین، سونامی و غیره هر روز بر مصائب بشری می‌افزایند. البته این جدا از مصائبی است که بشر خود برای خویش ایجاد می‌کند که مهمترین آنها سوانح صنعتی و بلایای سیاسی مانند جنگ می‌باشند. بروز بلایای طبیعی اغلب اوقات و در اندک زمانی مهمترین حق بشری، یعنی حق حیات او را با خطر نابودی مواجه می‌کند ضمن آنکه در بسیاری از موارد کرامت و حیثیت و منزلت انسانی آنانی را که جان سالم بدر می‌برند زایل می‌سازد. تجربه ثابت کرده است که مبارزه با این بلایا و زدودن آثار آنها اغلب از توان یک کشور خارج است، و یک حرکت جهانی برای مبارزه با آنها لازم است. به همین دلیل رساندن کمکهای بشردوستانه هم ضروری می‌نماید. در همین راستاست که مجمع عمومی سازمان ملل در سالهای ۱۹۸۸ و ۱۹۹۰ با تصویب دو قطعنامه رساندن این کمکها را پیش‌بینی کرده است. مجمع عمومی همچنین در جریان شصتمین اجلاس خود مبادرت به ایجاد صندوق مداخله فوری بشردوستانه نیز کرده است. همچنین کنفرانس جهانی برای پیشگیری از بلایای طبیعی در ژانویه ۲۰۰۵ در هیوگو (ژاپن) برگزار و یک برنامه اقدام برای دهه ۲۰۰۵-۲۰۱۵ جهت کاهش بلایای طبیعی به تصویب رسانده است. آنچه که در این میان مهم است نقش خود دولتهایی است که این بلایا در آن رخ داده است. در مواقعی این دولتها، به

بهبهانه مداخله در حاکمیت خود، از قبول این کمکها امتناع می‌کنند. در مواردی هم که این کمکها را می‌پذیرند عدم مدیریت صحیح سبب می‌شود تا کمکهای بشردوستانه به دست قربانیان واقعی بلایا نرسد. به نظر می‌رسد در صورتی که دولتی از پذیرش این کمکها امتناع کند و خود نیز نخواهد یا نتواند چنین کمکهایی را ارائه نماید بتوان این کمکها را با مداخله در اختیار قربانیان قرار داد؛ چون که چنین دولتی با این عمل خود در واقع حقوق بنیادین قربانیان، یعنی حق حیات و حق کرامت و منزلت انسانی آنان را زایل می‌کند. آنچه مسلم است اینکه انسانها باید بتوانند در هر شرایطی از جمله بروز بلایای طبیعی از حقوق بنیادین خود از جمله حق حیات، بهداشت، غذا، کرامت و... برخوردار شوند، و نگرانی ناشی از تعرض به حاکمیت دولتها نمی‌تواند مانعی برای تضمین و اجرای این حقوق گردد. ضمن آنکه بر این مجموعه از حقوق افراد باید یک حق مهم دیگر انسان نیز اضافه شود و آن «حق زندگی امن» می‌باشد. تضمین چنین حقی در درجه اول بر عهده دولتهاست که می‌تواند با ایجاد یک نظام درست اطلاع‌رسانی و آموزش مردم و اقدامهای پیشگیرانه از بروز این بلایا جلوگیری کرده و یا آثار زیان‌بار آنها را به حداقل برسانند (ر.ک: بیگزاده، ۱۳۸۴: ۲۹۵-۳۰۵؛ بیگزاده، ۱۳۸۵).

۲-۳. جنایات بین‌المللی

ایجاد صلح پایدار همیشه نیازمند اجرای عدالت است. در غیر این صورت ممکن است برای مدتی صلح برقرار شود، اما قطعاً شکننده خواهد بود. بحران بالکان در آخرین دهه قرن بیستم نمونه بارز آن می‌باشد. پس از فروپاشی یوگسلاوی صربهای ارتدو کس به انتقام کشی از مسلمانان پرداخته، تراژدیهای انسانی فراوانی در بوسنی و هرزگوین خلق نمودند. همین مسئله در حال حاضر در رابطه میان ترکها و ارمنه نیز وجود دارد. ارمنه هنوز نسل کشی سال ۱۹۱۵ را از یاد نبرده، با پی‌گیریهای مجدانه خواهان آن هستند که ترکیه مسئولیت این جنایت را بر عهده بگیرد. بحران فعلی دارفور سودان نماد دیگری از این وضعیت و جنایات ناگوار می‌باشد. لذا عدم اجرای عدالت در این موارد می‌تواند منجر به ارتکاب جنایات شدیدتری شود، فقط

شرایط عینی ارتکاب آنها باید فراهم گردد.

فکر اجرای عدالت در مورد مرتکبان جنایات فجیع در ادیان مهم جهان هم وجود دارد. در این مورد می‌توان به فرمان خلیفه اول اسلام در جریان جنگ شام اشاره نمود که دستور داد سربازان مسلمان حق ندارند متعرض زنان، کودکان و سالمندان شده، خانه‌ها و نخلستانها را به آتش کشند و چاههای آب را مسموم کنند. مرتکبان این گونه اعمال مجازات خواهند شد.

اجرای عدالت در مورد مرتکبان این نوع جنایات مانند جنایات جنگی در سایر مناطق نیز مورد توجه بوده است. در این مورد می‌توان اروپا را مهد و سرزمین موعود برای اجرای عدالت کیفری در مورد مرتکبان جنایات بین‌المللی دانست. اولین بار اجرای عدالت در محاکم برساخ در قرن پانزدهم مطرح شد. سپس کنوانسیونهای ۱۸۹۹ و ۱۹۰۷، که در جریان اولین و دومین کنفرانسهای صلح لاهه به تصویب رسیدند، نقض حقوق و عرفهای جنگی جرم‌انگاری شدند. اگرچه مسئولیت کیفری فردی را لحاظ نکردند، اما مسئولیت دولت را در قبال نقض این مقررات مورد توجه قرار دادند.

نقطه عطف در شناخت مسئولیت بین‌المللی کیفری فردی به بعد از جنگ اول جهانی و انعقاد معاهدات ورسال ۱۹۱۹ و سور^۱ ۱۹۲۰ با آلمان و ترکیه باز می‌گردد. بر اساس معاهده ورسای (مواد ۲۲۷ تا ۲۳۰) مقرر شد که ویلهلم دوم، امپراتور آلمان، به علت «نقض معاهدات بین‌المللی و تعرض به حریم اخلاق» در محکمه‌ای محاکمه و مجازات شود. مع‌هذا پناهنده شدن ویلهلم دوم به هلند و عدم استرداد وی از سوی آن کشور سبب شد که این بخش از مقررات معاهده ورسای اجرا نشود. در معاهده سور هم ترکیه متعهد شده بود که مسئولان جنایات نسل‌کشی ارامنه را برای محاکمه تسلیم نماید، اما معاهده سور هم هرگز اجرا نشد و با معاهده ۱۹۲۳ لوزان جایگزین شد. اگرچه معاهدات ورسای و سور (در این قسمت) اجرا نشدند، اما یکی از مهمترین اصول حقوق بین‌الملل کیفری، یعنی مسئولیت بین‌المللی کیفری افراد، صرف نظر از مقام و منزلت اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و نظامی آنان مورد پذیرش

1. Sèvre.

قرار گرفت؛ یعنی دیگر مصونیت برخی افراد عاملی برای جلوگیری از اجرای عدالت در مورد آنان نیست. اوج این وضعیت را در بعد از جنگ دوم جهانی و تشکیل محاکم نظامی نورنبرگ و توکیو می‌توان مشاهده نمود. در این محاکم بود که سران رژیم نازی آلمان و ژاپن محاکمه و مجازات شدند. تعدادی از آنان به مجازات مرگ و عده‌ای نیز به زندان محکوم و معدودی هم تبرئه شدند. تحولات آخرین دهه هزاره دوم سبب شد که جامعه بین‌المللی در میان ناباوری زیاد شاهد تکرار تراژدیهای انسانی و ارتکاب جنایات بین‌المللی فجیعی گردد که حاصل آن جرم‌انگاری جنایت نسل‌کشی، جنایات بر ضد بشریت و جنایات جنگی در اساسنامه‌های دادگاههای بین‌المللی کیفری برای یوگسلاوی سابق و رواندا، دادگاه ویژه سیرالئون، شعب فوق‌العاده کامبوج و محکمه عالی کیفری عراق بود. آنچه که می‌توان به عنوان وجه اشتراک کلیه این محاکم ذکر کرد آن است که جملگی ویژه و خاص بوده، از لحاظ صلاحیت مکانی^۱ محدود به قلمروهای سرزمینی خاصی می‌باشند؛ ضمن آنکه از لحاظ صلاحیت زمانی^۲ نیز موقت بوده، پس از پایان رسیدگیهای خود منحل می‌شوند. اما جامعه بین‌المللی از فردای جنگ دوم جهانی نیاز به ایجاد یک محکمه دائمی کیفری بین‌المللی را احساس کرد. این خواسته سرانجام با انعقاد اساسنامه رم در ۱۹۹۸ و تشکیل دیوان بین‌المللی کیفری تحقق یافت. این اساسنامه از اول جولای ۲۰۰۲ لازم‌الاجرا شده است و در حال حاضر دیوان جنبه عملیاتی یافته، در حال بررسی برخی از قضایای ارجاعی به آن می‌باشد. از آن جمله رسیدگی به قضیه دارفور و بررسی وضعیت ۵۱ تن از سودانیهایی است که طبق قطعنامه شورای امنیت متهم به ارتکاب جنایت نسل‌کشی و جنایات جنگی در دارفور سودان می‌باشند.

اگرچه صلاحیت دیوان بین‌المللی کیفری محدود به سه دسته جنایات است، اما می‌توان فهرست این جنایات را افزایش داد.^۳ آنچه که در این میان جالب می‌نماید

1. Rationae loce.
2. Rationae temporis.

۳. ر.ک: ماده ۱۲۳ اساسنامه دیوان بین‌المللی کیفری.

ذکر چند نکته است:

اولاً هر کس مرتکب جنایات بین‌المللی (به ویژه آنهایی که جنبه عرفی یافته‌اند، یعنی جنایت نسل‌کشی، جنایات بر ضد بشریت و جنایات جنگی) شود مسئول و مستحق مجازات می‌باشد، و این فارغ از مقام و منزلتی است که مرتکب ممکن است به لحاظ سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، نظامی، فرهنگی و غیره داشته باشد. این یک قاعده عرفی هم می‌باشد و اولین اصل از اصول هفتگانه‌ای است که کمیسیون حقوق بین‌الملل با توجه به اساسنامه و محاکمات نورنبرگ استخراج و مجمع عمومی آن را در قطعنامه‌ای تصویب نموده است.^۱

ثانیاً مواعی که قبلاً می‌توانستند به عنوان مانع و رادع برای طرح مسئولیت کیفری بین‌المللی افراد مطرح شوند دیگر قابل پذیرش نمی‌باشند. مهمترین مواعی در به کیفر رساندن مرتکبان جنایات بین‌المللی «مصونیت» برخی مقامات، «مرور زمان» و «عفو» است. مرور زمان از سال ۱۹۶۸ با انعقاد کنوانسیون در خصوص عدم مرور زمان در مورد جنایات بر ضد بشریت و جنایات جنگی کنار گذاشته شد. در حال حاضر در مورد جنایت نسل‌کشی هم مرور زمان جاری نمی‌شود.

مصونیت هم در گذشته در مورد مقامات عالی‌رتبه کشورهای مطرح می‌شد که این مقامات را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد:

دسته اول شامل افرادی می‌شود که دیگر در مصدر کار قرار ندارند و در دوران تصدی مقام خود مرتکب جنایات بین‌المللی شده‌اند. مصونیت در مورد این افراد با انعقاد معاهده ورسای و قابل تعقیب دانستن و مجازات کردن ویلهلم دوم، امپراتور آلمان به دلیل نقض معاهدات و تعرض به حریم اخلاق کنار گذاشته و به وادی فراموشی سپرده شد. در روزگاران ما نیز این عدم مصونیت را می‌توان در مورد میلوسویچ، رئیس‌جمهور سابق صربستان و متهم به جنایات جنگی در کوزوو و ژنرال آگوستو پینوشه، رئیس اسبق دولت نظامی شیلی، ملاحظه نمود. متأسفانه اجل امان نداد تا آنان محاکمه و به سزای اعمال خود برسند.

گروه دوم دربرگیرنده مقاماتی است که همچنان در رأس کار هستند. بسیاری بر این عقده‌اند که آنان از مصونیت برخوردار می‌باشند، در حالی که رأی دادگاه بدوی پاریس بر ضد معمر قذافی، رئیس‌جمهور فعلی لیبی، ثابت نمود که چنین مصونیتی نمی‌تواند مطرح شود. اگر هم بتوان مصونیتی برای آنان قائل شد فقط در مقابل محاکم داخلی است. رأی دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه عبدالله یرو دیا اندومباسی (اختلاف بین کنگوی دموکراتیک و بلژیک) در سال ۲۰۰۲ تأییدی بر این مسئله بود. اما قطعاً این افراد در صورت ارتکاب جنایات بین‌المللی در مقابل محاکم بین‌المللی از مصونیت برخوردار نیستند، و این را از همان رأی دیوان در قضیه مزبور نیز می‌توان استنباط نمود.^۱

عفو هم که یکی از مواعی مسئولیت کیفری است، رفته رفته از میان قواعد حقوقی رخت برمی‌بندد. اسناد بین‌المللی فعلی در قلمرو کیفری صراحتاً اعلام نموده‌اند که مرتکبان جنایات بین‌المللی نمی‌توانند مشمول عفو قرار گیرند. در این مورد می‌توان به اساسنامه‌های شعب فوق‌العاده کامبوج، دادگاه ویژه سیرالئون و محکمه عالی کیفری عراق اشاره نمود. به عبارت دیگر عصر بی‌کیفری پایان یافته و مواعی امحای بی‌کیفری از میان رفته است و مرتکبان این گونه جنایات باید به کیفر برسند تا امکان صلح پایدار فراهم گردد. اگرچه ایجاد این سازوکارهای قضایی خاص و جهانی، برای امحای بی‌کیفری بسیار خوب است و نویدبخش آن است که من بعد مرتکبان جنایات بین‌المللی محاکمه و مجازات خواهند شد و عدالت جاری می‌گردد، اما به نظر می‌رسد که اگر در کشورها دولتهای قانون‌مدار وجود داشته باشند، علی‌الاصول چنین جنایاتی ارتکاب نمی‌یابد یا حداقل در این ابعاد فاجعه‌آمیز رخ نمی‌نماید؛ چرا که اغلب این جنایات به دستور مقامات دولتی ارتکاب می‌یابد و طراحان اصلی آنها خود آنان می‌باشند. نگاهی به کشورهای که این جنایات در آنها ارتکاب یافته، مانند صربستان، رواندا، کامبوج، سیرالئون، عراق و سودان، چنین ادعایی را به اثبات می‌رساند.

1. ICJ, Recueil des Arrêts, Avis Consultatifs et ordonnances, Affaire relative au Mandat d'arrêt, République Démocratique du Congo c. Belgique, Arrêt du 14 février 2002.

۱. ر.ک: قطعنامه شماره ۹۶ مجمع عمومی سازمان ملل متحد مورخ ۱۹۴۶.

شناخت صلاحیت تکمیلی برای دیوان بین‌المللی کیفری، در واقع شانس برای دولتهاست تا خود عنان محاکمه واقعی و مجازات مرتکبان جنایات بین‌المللی را در دست داشته باشند. این هم ممکن نیست مگر آنکه دولتها خود تابع حقوق باشند و با جرم‌انگاری جنایات بین‌المللی در مجموعه قوانین و مقررات کیفری خود به مبارزه واقعی با مرتکبان این جنایات برآیند.

۲-۴. مخاصمات مسلحانه بین‌المللی و داخلی

تهدید یا بروز مخاصمات مسلحانه بین‌المللی و داخلی یکی دیگر از مواردی است که مانع ایجاد صلح پایدار است. دولت قانون‌مدار نه فقط باید از توسل به زور برای حل و فصل اختلافات بین‌المللی خود امتناع نماید و آنها را از طرق مسالمت‌آمیز حل کند، بلکه باید با استفاده از طرق سیاسی مسالمت‌آمیز جواب‌گویی نیازها و درخواستهای حتی مخالفان خود نیز باشد، به گونه‌ای که از بروز درگیریهای داخلی اجتناب کند. بالطبع دولت باید از تحریک احساسات مذهبی و ایجاد تفرقه‌های قومی و نژادی برای درگیری در درون مرزهای خود امتناع نماید و از ارتکاب آنها از سوی دیگران نیز پیشگیری و در صورت لزوم برخورد نماید. پایان جنگ سرد می‌توانست نویدبخش پایان مخاصمات مسلحانه باشد، اما متأسفانه این مخاصمات نه تنها پایان نیافت، بلکه افزایش یافتند و به طور عمده در قالب مخاصمات مسلحانه داخلی بروز نمودند، فقط در سال ۲۰۰۳ با ۴۰٪ کاهش شاهد ۳۰ مخاصمه مسلحانه داخلی بودیم. قطعنامه‌های مصوب شورای امنیت در خصوص تهدیدهای بین‌المللی از آغاز دهه نود تا به حال مثبت‌چین ادعایی است. شورای امنیت در طول ۴۵ سال حیات خود یعنی از ۱۹۴۵ تا ۱۹۹۰ کمتر از ۷۰۰ قطعنامه تصویب کرده است، در حالی که از ۱۹۹۰ تا حال، یعنی در ظرف ۱۸ سال تعداد قطعنامه‌های شورای امنیت از مرز ۱۸۰۰ گذشته است، یعنی تعداد قطعنامه‌های صادره در عرض این ۱۸ سال بیش از ۱/۵ برابر تعداد قطعنامه‌های صادره در عرض ۴۵ سال اول حیات سازمان ملل متحد بوده است. در این مورد می‌توان به گزارش هیئت عالی‌رتبه دبیر کل سازمان ملل متحد نیز اشاره کرد که طبق آن میانگین قطعنامه‌های صادره برای فیصله

تهدیدهای بین‌المللی در سال از ۱۵ به ۶۰ افزایش یافته است. شورای امنیت تا سال ۱۹۸۹ تنها در دو مورد از تحریمهای مندرج در ماده ۴۱ منشور بهره‌جسته است، در حالی که از آن سال تا به حال بیش از ۱۸ مورد از تحریمها استفاده نموده است که متأسفانه در اغلب موارد، قربانیان آنها مردمان بی‌گناه آن سرزمینها بوده‌اند. به همین جهت یک کمیته اعمال مجازات در شورای امنیت تشکیل شده است که هدفش اعمال تحریمهای هوشمند می‌باشد، یعنی تحریمهایی که فقط گریبان‌ناقصان مقررات بین‌المللی را بگیرد. این تحریمها بیشتر شامل تحریمهای مالی، دیپلماتیک، تسلیحاتی، هوانوردی، مسافرتی و امثالهم می‌باشد. در این مورد می‌توان به قطعنامه مصوب شورای امنیت در مورد ممنوعیت سفر سه تن از مقامات سودانی به علت ارتکاب جنایت نسل‌کشی در دارفور اشاره نمود.

البته یکی از معضلات دیگر مخاصمات مسلحانه وضعیتهایی است که پس از پایان آنها به وجود می‌آید که صلح را بسیار شکننده می‌کند. اگر این وضعیتهای به درستی مدیریت نشوند می‌توانند مجدداً منشأ مخاصمات شوند. به همین دلیل مجمع عمومی و شورای امنیت سازمان ملل یک «کمیسیون تحکیم صلح» ایجاد نموده‌اند. این رکن از این نظر بدیع می‌نماید که هم رکن فرعی مجمع عمومی است، و هم رکن فرعی شورای امنیت می‌باشد. هدف عمده این رکن اداره وضعیتهای بعد از پایان مخاصمات مسلحانه و رفع نیازها و ایجاد یک دولت قانون‌مدار در سرزمینهایی است که شاهد مخاصمه بوده‌اند (ر.ک: بیگزاده، ۱۳۸۶: ۱۳-۲۷).

۲-۵. جنایات سازمان‌یافته فراملی

با فروپاشی بلوک شرق یک سری جرایم که اغلب به صورت فردی و فقط گاهی به صورت گروهی ارتکاب می‌یافتند، در چارچوب گروههای جنایتکار سازماندهی شده، ارتکاب می‌یابند. این جنایات نه فقط تهدیدی فراروی خود دولتها و در درون آنها هستند، بلکه مانع جدی برای ایجاد صلح پایدار می‌باشند؛ چون که در اغلب حالات درآمدهای حاصل از ارتکاب این جنایات صرف ارتکاب جرایم دیگری از جمله تروریسم می‌شوند. به همین دلیل جامعه بین‌المللی سرانجام تصمیم

گرفت که کنوانسیون برای مبارزه با این جرایم تدوین کند. حاصل این تصمیم انعقاد کنوانسیون ۲۰۰۰ ملل متحد در مورد جنایات سازمان یافته فراملی همراه با دو پروتکل در مورد ممنوعیت خرید و فروش انسان به خصوص زنان و کودکان و قاچاق مهاجران از طریق زمین، هوا و دریا در شهر پالمیری ایتالیا بود. سپس پروتکل سوم هم در مورد قاچاق تسلیحات گرم، قطعات و مهمات آنها نیز بر این مجموعه اضافه شد. اما از آنجا که کنوانسیون ۲۰۰۰ در مورد برخی جرایم پیش بینی شده در خود نتوانست تدقیق بیشتری ارائه نماید و یا آنها را به طور محدود پیش بینی کرده بود، لذا کنوانسیون دیگری در مورد فساد و ارتشا^۱ در سال ۲۰۰۳ در شهر «مریدا» در کشور مکزیک منعقد شد. ضمن آنکه کنوانسیون جامعی هم در مورد «تطهیر درآمدهای نامشروع»^۲ (پولشویی) ممکن است منعقد گردد، اگرچه این چنین کنوانسیونی در سطح برخی از مناطق جهان از جمله اروپا منعقد شده است.

در اسناد فوق اعمال زیر جرم انگاری شده‌اند:

- ۱- عضویت در گروههای جنایتکار؛
- ۲- تطهیر درآمدهای نامشروع (پولشویی)؛
- ۳- ارتشا و فساد؛
- ۴- جلوگیری از اجرای عدالت؛
- ۵- خرید و فروش انسان به ویژه زنان و کودکان؛
- ۶- قاچاق مهاجران از طرق زمین، هوا و دریا؛
- ۷- قاچاق تسلیحات گرم، قطعات و مهمات آنها.

همان طور که ملاحظه می‌شود این اسناد با جرم انگاری اعمال فوق تلاش می‌کنند که تعریف متحدالشکلی از این جرایم ارائه نمایند. بنابراین با پذیرش این اسناد از سوی دولتها و جرم انگاری این اعمال مقررات تقریباً یکسانی را می‌توان در قلمرو کیفری در رابطه با این جرایم مشاهده نمود.

این اسناد از دولتها می‌خواهند که با تصویب قوانین داخلی، اعمال فوق را در

1. Corruption.
2. Money Laundering یا Blanchiment des Capitaux.

نظام حقوق کیفری داخلی خود جرم انگاری نمایند.

چندین نکته در مورد این اسناد جلب توجه می‌کند:

۱- این اسناد نظام پیشگیری را پیش بینی کرده‌اند. پیشگیری که در این اسناد به ویژه کنوانسیون مریدا در مورد ارتشا و فساد لحاظ شده است پیشگیری وضعی می‌باشد و نه پیشگیری مبتنی بر «شخصیت مجرم». در پیشگیری اخیر با تغییر شرایط می‌توان از وقوع جرم پیشگیری کرد، اما در پیشگیری وضعی، پیشگیری نه بر اساس مجرم، بلکه با توجه به مجنی علیه یا بزه دیده (اعم از بزه دیده بالقوه یا بالفعل) می‌باشد. به همین دلیل گاه ممکن است این نوع پیشگیری منجر به محدود شدن حقوق افراد و حتی تعرض به حریم خصوصی آنان گردد.

برای مثال در قلمرو مبارزه با «تطهیر درآمدهای نامشروع» (پولشویی) اصل حفظ اسرار بانکی به شدت متزلزل و تعدیل شده است، اگر نخواهیم بگوییم که به طور کلی از میان رفته است؛ چون که دیگر نمی‌توان با استناد به اصل اسرار بانکی از ارائه اطلاعات به مقامات ذی صلاح خودداری نمود. دولتها مکلفند مقرراتی وضع نمایند که بانکهای آنها عملیات بانکی را به طور دقیق ثبت نمایند تا امکان بررسی مدارک توسط نهادهای داخلی مسئول مبارزه و سرکوب جرم «تطهیر درآمدهای نامشروع» ممکن باشد. به نظر می‌رسد که مهمترین مبارزه بر ضد جرایم سازمان یافته هم مبارزه با «تطهیر درآمدهای نامشروع» باشد. این درآمدها که سالانه بالغ بر میلیاردها دلار می‌باشد خود تأمین کننده منابع مالی برای ارتکاب سایر جنایات از جمله تروریسم است. ضمن آنکه امکان می‌دهد تا گروههای جنایتکار بتوانند قدرت سیاسی را در کشورها در دست گرفته یا آن را کنترل کنند. وضعیت برخی از کشورهای آمریکای لاتین گویای چنین واقعیتی است.

۲- این اسناد یک نظام سرکوب را هم پیش بینی کرده‌اند که در مواردی بسیار شدید هم می‌باشد.

اولاً- بر اساس این اسناد اماره براءت جای خود را به اماره مجرمیت داده است. لذا این بر متهم است که ثابت نماید مرتکب جرم نشده است، در حالی که در نظام کلاسیک حقوق جزا اصل بر براءت است.

ثانیاً- این اسناد به ویژه کنوانسیونهای ۲۰۰۰ پالمو و ۲۰۰۳ مریدا خود اسنادی برای استرداد مجرمین و معاضدت قضایی نیز محسوب می‌شوند. بدین ترتیب که دولتها با پیوستن به این اسناد در واقع می‌پذیرند که مرتکبان جنایات سازمان یافته فاقد «پناهگاه امنی» شوند. طبق این اسناد تقاضای استرداد، به صرف اینکه جرم ارتكابی مالی می‌باشد، نمی‌تواند رد شود. همچنین بر اساس این اسناد کمکها و معاضدتهای قضایی باید تحت نظارت مقامات مرکزی و ذیصلاح (قضایی) انجام شوند. نکته جالب اینکه تقاضاها می‌توانند از طریق الکترونیک نیز ارائه شوند تا در کارها تسریع ایجاد شود. ثالثاً با توجه به خطراتی که بزه‌دیدگان و شهود این نوع جنایات را تهدید می‌کند، دولتها مکلفند تدابیر مناسب را برای حمایت از آنان در مقابل انتقام کشی و مقابله به مثل احتمالی اتخاذ نمایند. در این حالت می‌توان جابجایی این افراد و انتقال آنان به اماکن جدید و همچنین مخفی کردن هویت آنان را لحاظ نمود. البته عدم شناخت شهود برای متهم می‌تواند در یک دادرسی منصفانه محل اشکال باشد، اما به علت خطراتی که آنان را تهدید می‌کند این مسئله حتی در دادرسیهای بین‌المللی از جمله در دادگاه بین‌المللی کیفری برای یوگسلاوی سابق نیز پذیرفته و اعمال می‌گردد. رابعاً- طبق این اسناد دولتها باید تدابیر لازم را برای مصادره و ضبط اموال مکتسبه از ارتکاب جرایم سازمان یافته پیش‌بینی کنند.

۳- در این اسناد تلاش شده است که یک همبستگی نیز بین کشورها برای مبارزه با جنایات سازمان یافته ایجاد شود. از آنجا که اجرای پاره‌ای از مقررات مندرج در این اسناد نیاز به امکانات فنی و مالی دارد، برای مثال برای مبارزه با قاچاق مهاجران دولتها مکلفند اسناد مسافرتی خود را تغییر داده، به گونه‌ای تنظیم کنند که امکان تقلب و جعل آنها ممکن نباشد یا به حداقل کاهش یابد، لذا از دولتها خواسته شده است تا به یکدیگر به خصوص به کشورهای در حال توسعه کمک کنند تا آنها بتوانند با این جرایم مبارزه نمایند.

۴- استفاده از شرط در این اسناد ممنوع است و فقط در مورد حل و فصل اختلافات ناشی از تفسیر و اجرای آنها استفاده از شرط ممکن می‌باشد. بنابراین دولت قانون‌مدار برای مبارزه با این جرایم مکلف است:

اولاً- ظرفیتهای فنی خود را برای مبارزه با این جرایم افزایش دهد؛ ثانیاً- از نفوذ سازمانهای تبهکار و جنایتکار در ساختارهای عمومی و دولتی جلوگیری نماید یا از همکاری با آنها که در مواردی دیده می‌شود، خودداری نماید؛ ثالثاً- چارچوبهای حقوقی مناسب و مؤثری را در نظام داخلی خود برای مبارزه با این جرایم پیش‌بینی نماید. به عبارت دیگر باید حاکمیت قانون خوب را برقرار نمایند که این خود نشان از یک دولت قانون‌مدار دارد. نکته‌ای که جلب توجه می‌کند اینکه کلیه اسناد مربوط به مبارزه با جنایات سازمان یافته فراملی لازم الاجرا شده‌اند. بدین ترتیب که:

- کنوانسیون ۲۰۰۰ پالمو از ۲۹ سپتامبر ۲۰۰۳؛
- پروتکل مربوط به ممنوعیت خرید و فروش افراد به خصوص زنان و کودکان از ۲۵ دسامبر ۲۰۰۳؛
- پروتکل مربوط به قاچاق مهاجران از طریق زمین، هوا و دریا از ۲۸ ژانویه ۲۰۰۴؛
- پروتکل مربوط به ساخت و قاچاق تسلیحات گرم قطعات و مهمات آنها از سوم جولای ۲۰۰۵؛
- کنوانسیون مریدا در مورد ارتشا و فساد از ۱۴ دسامبر ۲۰۰۵؛
- لازم الاجرا شده‌اند (ر.ک: Beigzadeh, 2004).

۲-۶. تروریسم

تروریسم، برخلاف جنایات سازمان یافته فراملی که هدف مالی دارند، اغلب فاقد چنین هدف است. تروریستها بیشتر مقاصد سیاسی را دنبال می‌کنند. مع‌هذا پی‌گیری این مقاصد و اهداف توأم با ارتکاب جرم می‌باشد که اغلب قربانیان آن انسانهای بی‌گناه می‌باشند. ضمن آنکه حقوق بشر، حاکمیت قانون، حمایت از غیر نظامیان در مخاصمات مسلحانه، بردباری و تسامح و تساهل فی‌مابین ملتها و حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات بین‌المللی نیز از دیگر قربانیان تروریسم می‌باشند.

یکی از مشکلات اصلی در مبارزه با تروریسم عدم وجود تعریفی جهان‌شمول از آن است، و به همین دلیل هم هنوز مجازاتی برای آن در یک سند بین‌المللی لحاظ

نشده است. البته تروریسم از جمله جرایمی است که از دیرباز توجه جامعه بین‌المللی را به خود جلب نموده است و اولین سند بین‌المللی در مبارزه با آن در سال ۱۹۳۷ تصویب شده است. حتی در پیش‌نویس اساسنامه دیوان بین‌المللی کیفری نیز به عنوان یکی از جنایات واقع در صلاحیت دیوان پیش‌بینی شده بود که به علت عدم توافق دولتها بر روی تعریفی از آن حذف گردید. شاید بتوان گفت که تروریسم عبارت از ارتکاب اعمال خشونت‌بار توأم با ایجاد وحشت می‌باشد که هدفش جلوگیری از اجرای حاکمیت دولت و یا اخذ امتیازی از آن می‌باشد، جامعه بین‌المللی بدون آنکه قادر به تعریفی فراگیر از جرم تروریسم باشد به جرم‌انگاری مصادیق آن پرداخته است و تا به حال ۱۳ کنوانسیون در این قلمرو منعقد شده است که از آن جمله کنوانسیونهای مربوط به مبارزه با تروریسم هوایی، کنوانسیون ضد گروگان‌گیری و کنوانسیون بمب‌گذاری تروریستی می‌باشند که آخرین آنها کنوانسیون مربوط به امحای اعمال تروریستی هسته‌ای می‌باشد.

ذکر دو نکته در مورد جرم تروریسم حائز اهمیت است:

- لحاظ نمودن تروریسم به عنوان تهدیدی علیه صلح و امنیت بین‌المللی و ملحوظ کردن آن در حکم حمله مسلحانه و پذیرش دفاع مشروع در مقابل آن است. این مسئله در قطعنامه ۱۳۶۸ که در ۱۲ سپتامبر ۲۰۰۱، یعنی در روز بعد از حوادث ۱۱ سپتامبر، تصویب شده، مورد پذیرش قرار گرفته است. فراموش نشود که این قطعنامه در چارچوب فصل هفتم منشور تصویب شده است و برای کلیه دولتها لازم‌الاتباع می‌باشد. تسری دفاع مشروع به اعمال تروریستی خود منشأ تحول مهمی در مفهوم این نهاد کلاسیک حقوق بین‌الملل یعنی دفاع مشروع شده است.

- الزام دولتها به پذیرش کنوانسیونهای ضد تروریستی

الزام دولتها به پذیرش کنوانسیونهای ضد تروریستی موضوع قطعنامه ۱۳۷۳ شورای امنیت است که در همان سال ۲۰۰۱ به تصویب رسیده است. از آنجا که این قطعنامه نیز بر اساس فصل هفتم منشور ملل متحد صادر شده است برای دولتها لازم‌الاتباع می‌باشد. این قطعنامه دو پیامد می‌تواند داشته باشد:

۱. ایجاد یک نهاد قانون‌گذاری بین‌المللی: طبق این قطعنامه این نهاد در شکل

شورای امنیت تجلی یافته است. چیزی که جامعه بین‌المللی به دلیل برابری حقوقی دولتها فاقد آن بوده است.

۲. گذار از پذیرش ارادی به قبول الزامی مقررات بین‌المللی است. به عبارت دیگر گذار از حقوق بین‌الملل مبتنی بر رضا^۱ به حقوق بین‌الملل مبتنی بر الزام می‌باشد. آنچه مهم می‌نماید و هیئت عالی‌رتبه دبیر کل هم به آن اشاره کرده است اینکه تروریسم حاصل ناامیدی، تحقیر، فقر، سرکوب سیاسی، افراطی‌گری، نقض حقوق بشر و امثالهم می‌باشد. لذا اگر دولتی قانون‌مدار باشد و با این پدیده‌ها، که منشأ تروریسم هستند، مبارزه کند اقدامهای تروریستی از میان رفته یا به حداقل ممکن کاهش می‌یابند. در غیر این صورت نه تنها این جرم شیوع بیشتری می‌یابد، بلکه متأسفانه زمینه را برای سوء استفاده و نقض مقررات بین‌المللی از سوی برخی از دولتها به بهانه مبارزه با تروریسم فراهم می‌کند. وجود مراکز هم‌چون جزیره گوانتانامو برای نگهداری متهمان به تروریسم و ایجاد کمیسیونهای نظامی برای محاکمه و مجازات آنان بدون رعایت قواعد حاکم بر دادرسیهای منصفانه از سوی آمریکا نمونه‌ای از این سوء استفاده و نقض مقررات بین‌المللی می‌باشد. البته در مبارزه قطعی با تروریسم علاوه بر تلاش هر دولت قانون‌مدار در سطح داخلی باید آنها در سطح بین‌المللی نیز با یکدیگر همکاری نمایند. پیشنهاد ایجاد یک اتفاق^۲ بر ضد تروریسم از سوی نخست‌وزیر اسپانیا در روز سه‌شنبه ۱۹ دسامبر ۲۰۰۶ در سازمان ملل متحد و حمایت برخی از کشورها از جمله ترکیه و به خصوص حمایت دبیر کل سازمان ملل متحد از آن در این راستا قابل توجه می‌باشد.

۲-۷. اشاعه سلاحهای گشتار جمعی

آخرین پدیده از مجموعه پدیده‌هایی که مانع و رادع در مقابل صلح پایدار جهانی می‌باشد گسترش سلاحهای گشتار جمعی است که به طور عمده شامل تسلیحات باکتریولوژیک یا میکروبی، شیمیایی و هسته‌ای می‌باشد. در خصوص دو دسته اول

1. Consensualisme.

2. Alliance.

کنوانسیونهایی در خصوص ممنوعیت ساخت، انباشت و استفاده از آنها تدوین شده است که کنوانسیونهای ۱۹۷۲ در مورد سلاحهای باکتریولوژیک و ۱۹۹۳ در خصوص تسلیحات شیمیایی می باشد. اگرچه این کنوانسیونها لازم الاجرا شده اند، اما هنوز نتوانسته اند به طور کامل موفق به جلوگیری از ساخت و انهدام این گونه تسلیحات شوند. برای مثال از ۷۰۰۰۰ هزار تن متریک عاملهای تولید تسلیحات شیمیایی که اظهار شده است سازمان منع سلاحهای شیمیایی (OPCW) فقط توانسته است حدود ۹۶۰۰ تن متریک آنها را راستی آزمایی^۱ کند. در حالی که طبق این کنوانسیون این گونه عوامل و تسلیحات باید تا سال ۲۰۱۲ منهدم شوند. روند کند کنونی امکان تحقق چنین تصمیمی را نخواهد داد. وضعیت در مورد تسلیحات هسته ای به مراتب وخیم تر است؛ چون که سندی در مورد ممنوعیت ساخت و انباشت این تسلیحات برای همه کشورهای در دست نیست، ضمن آنکه استفاده از آنها نیز به صراحت ممنوع نشده است. معاهده منع گسترش سلاحهای هسته ای^۲ هم ساخت و دست یابی به این تسلیحات را برای کشورهای فاقد این گونه تسلیحات پیش بینی کرده است و کشورهای دارنده این سلاحها را فقط مکلف به مذاکره در جهت خلع سلاح اتمی نموده است. البته کشورهای دارنده این تسلیحات معتقدند که این تعهد به فعل است نه تعهد به نتیجه؛ به عبارت دیگر این تعهد بیشتر جنبه سیاسی دارد تا حقوقی. متأسفانه دیوان بین المللی دادگستری هم در این خصوص نظر دقیقی ارائه نکرد. اولاً دیوان در پاسخ سؤال سازمان جهانی بهداشت در مورد مشروعیت کاربرد تسلیحات اتمی به لحاظ آثار مخرب آن بر سلامت انسان و محیط زیست اعلام کرد که با توجه به وظایف آن سازمان این مسئله خارج از حدود صلاحیت آن می باشد و نمی تواند چنین درخواستی کند.^۳

ثانیاً پاسخ دیوان به سؤال مجمع عمومی هم که آیا امکان استفاده از تسلیحات اتمی

1. Verification.
2. Non-Proliferation Treaty (NPT).
3. ICJ, Recueil des Arrêts, Avis consultatifs et ordonnances, Licéité de l'utilisation des armes nucléaires par un Etat dans un conflit armé, Requête pour avis consultative présenté Par l'Organisation Mondiale de la Santé (OMS), Avis consultative du 8 Juillet 1996.

در مخاصمات مسلحانه به عنوان آخرین حربه در مقام دفاع مشروع ممکن است یا نه؟ نتوانست گره ای از کار بگشاید. در برابر تقسیم قضات دیوان به دو گروه برابر هفت نفره موافق و مخالف کاربرد تسلیحات اتمی، رئیس دیوان که در این موارد نظرش ملاک قرار می گیرد، اظهار داشت که «در شرایط فعلی حقوق بین الملل نمی توان به طور قطع اعلام نمود که کاربرد تسلیحات اتمی مشروعیت دارد یا نه»^۱. آنچه که در این میان خطرناکتر می نماید اشاعه تسلیحات هسته ای و امکان دست یابی نهادهای غیر دولتی به آنها می باشد. ضمن آنکه برخی از کشورها، مانند کره شمالی، حتی در قالب معاهده منع گسترش سلاحهای اتمی توانسته اند به تسلیحات اتمی دست یابند که این خود فروپاشی نظام منع گسترش را نیز به دنبال دارد. اگرچه سازوکارهایی از جمله موافقتنامه های پادمان هسته ای، پروتکل ۲+۹۳ و غیره نیز در کنار معاهده منع گسترش منعقد شده اند، اما اشاعه این تسلیحات یا تهدید به اشاعه این تسلیحات همچنان وجود دارد. حال اگر دولت قانون مدار باشد اعم از اینکه فاقد یا دارنده تسلیحات باشد می تواند با اجرای دقیق معاهده منع گسترش سلاحهای هسته ای و سایر اسناد بین المللی در خصوص این گونه تسلیحات از دست یابی به این سلاحها امتناع کند و دارندگان این تسلیحات نیز به امحای کامل آنها مبادرت نمایند.

در پایان این قسمت باید گفت که توسعه جرایم بین المللی از مخاصمات مسلحانه و جنایات ارتكابی در آنها گرفته تا ارتكاب جرایم سازمان یافته و گسترش تسلیحات کشتار جمعی و غیره سبب شده است که فضای جامعه بین المللی امنیتی تر شده و همچنان امنیت و برقراری و حفظ آن بر صلح اولویت داشته باشد و همچنان فاصله یا ایجاد جامعه جهانی مبتنی بر همبستگی زیاد باشد.

نتیجه گیری

در پایان به جای نتیجه گیری مطالب را با اشاره به وصایای دبیر کل سازمان ملل

1. ICJ, Recueil des Arrêts, Avis consultatifs et ordonnances, Licéité de l'utilisation des armes nucléaires, Requête pour avis consultatif présenté Par l'Assemblée Générale des Nations Unies, Avis consultatif du 8 Juillet 1996.

متحد، آقای کوفی عنان، در آخرین روزهای زعامتش بر سازمان ملل متحد و امکان تحقق آنها به پایان می‌بریم. دبیر کل سازمان ملل متحد در آخرین سخنرانی خود در مقام دبیر کلی در روز دوشنبه ۱۲ دسامبر ۲۰۰۶ در کتابخانه و موزه هری ترومن در میسوری آمریکا پنج مطلب را تحت عنوان پنج درس به عنوان وصایای خود به جامعه بین‌المللی عرضه نمود و خواستار رعایت آنها شد.

۱- ما جملگی در جهان امروز برای تأمین امنیت خود مسئول می‌باشیم. بنابراین هیچ ملتی نمی‌تواند به تنهایی امنیت خود را از طریق سلطه و برتری بر دیگران تأمین و تضمین نماید؛

۲- ما همگی مسئول سعادت، آرامش و آسایش خویش می‌باشیم، و این ممکن نیست مگر با همبستگی. جهانی شدن باید بیانگر این همبستگی بوده، نباید فقط منافع عده‌ای محدود را تأمین کند. جهانی شدن باید در صدد تأمین و تضمین نفع میلیاردها انسان فقیر و گرسنه باشد؛

۳- امنیت و شکوفایی مستلزم رعایت حقوق بشر و ایجاد دولت قانون‌مدار می‌باشد؛

۴- حکومتها باید چه در سطح داخلی و چه در صحنه بین‌المللی پاسخگوی اعمال و تصمیمات خود باشند.

۵- ملتها و دولتهای قدرتمند مسئولیت خاص در لحاظ نمودن منافع سایر اعضای جامعه بین‌المللی دارند. باید دولتهای فقیر و در حال توسعه از قدرت بیشتر در نهادهای مالی و اقتصادی بین‌المللی برخوردار شوند. نهادهایی که تصمیماتشان می‌تواند زندگی یا مرگ را برای مردم این دولتها به ارمغان بیاورد.^۱

اگرچه این وصایا به ویژه ایجاد دولت قانون‌مدار واقعی که بالطبع می‌تواند در ساختار فعلی جامعه بین‌المللی با بی‌عدالتی، جرایم بین‌المللی، اشاعه سلاحهای کشتار جمعی و... تا حدودی مبارزه کند و حقوق بشر و آزادیهای اساسی را نیز در حدی

1. Les cinq lecons de Kofi Annan/. Le phane No 2980, Mardi 12.12.2006, Secrétaire Général SG/SM/10793 «Responsabilité collective et Mutuelle, Solidarité Mondiale, Primauté du Droit et Multilatérisme: Principes Dircteurs des relations Internationales, Selon Kofi Annan.

تضمین کند بسیار نیکو می‌نماید، اما این سؤال اساسی مطرح است که آیا تا زمانی که اعضای واقعی جامعه بین‌المللی، یعنی افراد، اسیر چنگال بی‌رحم بازیگران اصلی جامعه و ستفالیایی هستند، یعنی تا زمانی که دولت مدبر و تصمیم‌گیرنده اصلی در زندگی بین‌المللی است می‌توان انتظار داشت که حقوق بر دولت و قدرت برتری یابد و صلح در جهان برقرار گردد، صلحی که باید قطعاً پایدار هم باشد، چون که صلح ناپایدار و شکننده، که بارها در جامعه بین‌المللی تجربه شده است، به کار نمی‌آید و نباید مد نظر هم باشد. به نظر نمی‌رسد که پاسخ به این سؤال مثبت باشد. امید است شاهد روزگارانی باشیم که جامعه بین‌المللی ساختاری مدنی به معنی واقعی یابد و ملتها بتوانند ضمن حفظ تنوع خود با یکدیگر در برابری، آرامش و آسایش زندگی کنند و منافی برتر از منافع جمعی و واقعی انسانها و سعادت آنان وجود نداشته باشد، حتی مطرح نشود. در این حالت است که به نظر می‌آید بتوان شاهد صلح پایدار و واقعی بود. این هم امری خیالی و اتوپییک نیست، بلکه امری شدنی و دست‌یافتنی است. یکی از مناسب‌ترین وسایل برای دستیابی به چنین جامعه‌ای ایجاد و بسط سازمانها و نهادهای غیر دولتی واقعی می‌باشد. دبیر کل خود نیز در وصایای خویش به این امر اذعان نموده است. او اعلام می‌دارد که دولتها دیگر قادر نیستند که به تنهایی در ستیز با مشکلات جهانی بر آنها فائق آیند. وجود و مشارکت بازیگران غیر دولتی در این مبارزه مرگ و زندگی امری حتمی و ضروری است. نهادهای غیر دولتی واقعی، به عنوان نماد جامعه مدنی، گاه آنچنان عرصه را بر دولت و ستفالیایی تنگ می‌کنند که حتی برخی از دموکراتیک‌ترین آنها مانند فرانسه لب به شکوه و شکایت می‌گشایند و مراتب ناخرسندی خود را از آنها و مداخلاتشان در زندگی عمومی و بین‌المللی ابراز می‌دارند. ظهور این نهادها که تجلی جامعه مدنی است نشان از بحران عمیق ساختار فرسوده و پوسیده و ستفالیایی جامعه بین‌المللی بین‌الدولی می‌کند. دیر یا زود این ساختار فرتوت و ناتوان فرو ریخته، دگرگون می‌شود چون که دیگر جواب‌گوی نیازها و مطالبات اعضای واقعی جامعه بین‌المللی یعنی افراد نیست. البته این گذار و تغییر ساختار نیاز به زمان دارد و باید با تدبیر انجام شود و از شتاب بیهوده هم پرهیز گردد. در غیر این صورت ممکن است روند تغییر کند و حتی با نشیبهایی هم مواجه شود اگرچه هرگز متوقف نخواهد شد.

کتاب‌شناسی

۱. غالی، پطرس، «حقوق بین‌الملل در تکاپوی ارزشهای خود: صلح، توسعه، دموکراسی»، ترجمه ابراهیم بیگزاده، *مجله تحقیقات حقوقی*، دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی، شماره ۳۵-۳۶، ۱۳۸۱.
۲. بیگزاده، ابراهیم و محمد حبیبی، «بلاای طبیعی و حقوق بین‌الملل»، *مجله الهیات و حقوق*، مجله تخصصی دانشگاه علوم اسلامی رضوی، ویژه حقوق، شماره ۱۵ و ۱۶، بهار و تابستان ۱۳۸۴.
۳. بیگزاده، ابراهیم، «جایگاه کمکهای بشردوستانه در بلاای طبیعی و سوانح صنعتی»، *سالنامه ایرانی حقوق بین‌الملل و تطبیقی*، شماره ۲، گنج دانش، تهران، ۱۳۸۵ ش.
۴. بیگزاده، ابراهیم، «کمیسیون تحکیم صلح: ره‌آوردی جدید در چارچوب اصلاح ساختار سازمان ملل متحد»، *مجله الهیات و حقوق*، مجله تخصصی دانشگاه علوم اسلامی رضوی، شماره ۲۳، بهار ۱۳۸۶، ص ۱۳-۲۷.
5. Beigzadeh Ebrahim «La presentation des instruments internationaux en matière des crimes organisés» in Revue «Archive des politiques criminelles», A. pedone, Paris, 2004.

